

برنامه شماره ۸۰۲ گنج حضور

❖ غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷

- (۱) در خلاصه عشق آخر شیوه اسلام کو؟
در کُشوف مُشکلاتش صاحبِ اِعلام کو؟
- (۲) آهویِ عَرشی که او خود عاشقِ نافه خودست
التفاتِ او به دانه، طوفِ او بر دام کو؟
- (۳) گرچه هر روزی به هجران هم چو سالی می بُود
چون که از هجران گذشتی، لیل یا ایام کو؟
- (۴) جانور را زادنش از ماده و نر، وز رَحِم
در ولادت‌های روحانی بگو اَرحام کو؟

- (۵) ساقیا هشیار نتوان عشق را دریافتن
بوی جامت بی قرارم کرد، آخر جام کو؟
- (۶) هست اِحرامت در این حج، جامه هستیت را
از سر سرت بگندن، شرط این احرام کو؟
- (۷) چون که هستی را فکندی، روح اندر روح بین
جوق جوق و جمله فرد، آن جای گه اجرام کو؟
- (۸) وین همه جان های تشنه بحر را چون یافتند
محو گشتند اندر آن جا جز یکی علام کو؟
- (۹) دور و نزدیک و ضیاع و شهر و اقلیم و سواد
زین سوی بحرست، از آن سو شهر یا اقلام کو؟
- (۱۰) آنچه این تن می نویسد بی قلم نبود یقین
آن که جان بر خود نویسد، حاجت اقلام کو؟
- (۱۱) هوش و عقل آدمی زادی ز سردی وی است
چون که آن می گرم کردش عقل یا احلام کو؟

- (۱۲) **اَنْدَرِ اَنْ بِيهوشِي، اَرِي، هوشِ دِيگرِ گونِ هست
هوشِ بیداریِ کجا و رُویتِ اَحلامِ کو؟**
- (۱۳) **مرغِ تا اَنْدَرِ قَفَصِ باشد به حُکمِ دِیگریست
چون قَفَصِ بشکست و شد، بر وی از آن اَحکامِ کو؟**
- (۱۴) **با حضورِ عقلِ آثامِ است بر نَفْسِ از گُنه
با حضورِ عقلِ این نَفْسِ را آثامِ کو؟**
- (۱۵) **در مِساسِ تَنِ به تَنِ، محتاجِ حَمَامِ است مَرَد
در مِساسِ روحِها خود حاجتِ حَمَامِ کو؟**
- (۱۶) **گَرِ شوی تو رام، خود رامت شود جمله جهان
گَرِ تو رُستم زادهای، این رَخِشت، آخرِ رامِ کو؟**
- (۱۷) **گَرِ تو ترکِ پخته گویی، خام، مُسکِرِ باشدت
پس تو را در جامِ سَرِ آثارِ و بویِ خامِ کو؟**
- (۱۸) **چون بِخوردی بی قدمِ بخرامِ در دریایِ غیب
تو اگر مِستی، بیا مِستانه‌یی بخرامِ کو؟**

- (۱۹) فرض لازم شد عبادت، عشق را آخر بگو
فرض و ندب و واجب و تعلیم و استلزام کو؟
- (۲۰) عشق بازی‌های جان و آن گهی اکراه و زور؟
عشق بر بسته کجا و ای ولی اکرام کو؟
- (۲۱) رنج بر رخسار عاشق راحت اندر جان او
رنج خود آوازه‌یی، آن جا به جز انعام کو؟
- (۲۲) خدمتی از خوف خود انعام را باشد و لیک
خدمتی از عشق را امثال کالانعام کو؟
- (۲۳) یک قدم راه است گر توفیق باشد دستگیر
پس حدیث راه دور و رفتن اعوام کو؟
- (۲۴) لیک سایه آن صنم باید که بر تو او فتد
آن صنم کش مثل، اندر جمله اصنام کو؟
- (۲۵) آن خداوند به حق شمس الحق و دین، کفو او
در همه آبا و در اجداد و در اعمام کو؟

دَر خورِ دُرِّ یتیمش کی شود آن هفت بحر (۲۶)

گر نظیرش هست در ارواح یا اجسام کو؟

در رِکابِ اسپِ عشقش از قبیلِ روحیان (۲۷)

جز قباد و سنجَر و کاووس یا بهرام کو؟

دیده را از خاکِ تبریز ارمغان آراد باد (۲۸)

زان که جز آن خاک، این خاکیش را آرام کو؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول:

در خلاصه عشقِ آخر شیوه اسلام کو؟

در شکوف (کُشوف) * مُشکلاتش صاحبِ اِعلام * کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* صاحبِ اِعلام: صاحب دانش، بیدارکننده

* کُشوف: (= شکوف) گشودن، رخنه کردن

■ معرفی «دایرهٔ همانیدگی»:



■ معرفی «دایرهٔ واهمانیدگی (عدم)»:



■ معرفی «مثلث‌های عدم بلوغ عاطفی (بدبختی)»:



■ معرفی «مثلث‌های بلوغ عاطفی (خوش بختی)»:





« مثلث واهمانش »

➤ در خلاصه عشق آخر شیوه اسلام کو؟
در شکوف (کشوف) مشکلاتش صاحب اعلام کو؟



« مثلث همانش »

➤ در خلاصه عشق آخر شیوه اسلام کو؟
در شکوف (کشوف) مشکلاتش صاحب اعلام کو؟



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ در خلاصه عشق آخر شیوه اسلام کو؟
در شکوف (کشوف) مشکلاتش صاحب اعلام کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ در خلاصه عشق آخر شیوه اسلام کو؟
در شکوف (کشوف) مشکلاتش صاحب اعلام کو؟

تا نخوانی لا و اِلَّا الله را دَر نیابی مَنهَج* این راه را

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۴۱)

*مَنهَج: راه روشن و آشکار

➤ تا نخوانی لا و اِلَّا الله را
دَر نیابی مَنهَج این راه را



« مربع حقیقت وجودی انسان »

هی ز چه معلوم گردد این؟ ز بَعث بَعث را جُو، کم کن اندر بَعثُ بَحْث

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۰)

➤ هی ز چه معلوم گردد این؟ ز بَعث
بَعث را جُو، کم کن اندر بَعثُ بَحْث



« مربع افسانه من ذهنی »

شرطِ روزِ بَعث، اول مُردن است زان که بَعث از مُرده زنده کردن است

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۱)

➤ شرطِ روزِ بَعث، اول مُردن است
زان که بَعث از مُرده زنده کردن است



« مربع حقیقت وجودی انسان »

جمله عالم زین غلط کردند راه

گز عَدَم ترسند و آن آمد پناه

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲)

➤ جمله عالم زین غلط کردند راه

گز عَدَم ترسند و آن آمد پناه



« مربع حقیقت وجودی انسان »

می رَمَد اثبات پیش از نَفی تو

نَفی کردم تا بَری ز اثبات بو

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۲۱)

➤ می رَمَد اثبات پیش از نَفی تو

نَفی کردم تا بَری ز اثبات بو



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ می رَمَد اثبات پیش از نَفی تو

نَفی کردم تا بَری ز اثبات بو



« مربع حقیقت وجودی انسان »

دَر نَوَا آرَم به نَفی این ساز را
چون بمیری، مرگ گوید راز را

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۲۲)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

دَر نَوَا آرَم به نَفی این ساز را
چون بمیری، مرگ گوید راز را

این زمان جز نَفی ضِدِّ، اِغلام نیست
آندرین نَشأت، دَمی بی دام نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۳۷)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

این زمان جز نَفی ضِدِّ، اِغلام نیست
آندرین نَشأت، دَمی بی دام نیست

بی حجابَت باید آن، ای دُوباب*
مرگ را بُگزین و بَرَدَر آن حجاب

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۳۸)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

*دُوباب: خردمند

بی حجابَت باید آن، ای دُوباب*
مرگ را بُگزین و بَرَدَر آن حجاب

لاجرم هر مرغ بی هنگام را

سر بُریدن واجب است اِغلام را

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۲۴)

*ذولباب: خردمند

➤ لاجرم هر مرغ بی هنگام را

سر بُریدن واجب است اِغلام را



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ لاجرم هر مرغ بی هنگام را

سر بُریدن واجب است اِغلام را



« مربع حقیقت وجودی انسان »



این از عنایت‌ها شمر، گز کوی عشق آمد ضرر

عشق مجازی را گذر، بر عشق حق است انتها

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷)

➤ این از عنایت‌ها شمر، گز کوی عشق آمد ضرر

عشق مجازی را گذر، بر عشق حق است انتها



« مربع افسانه من ذهنی »

غازی* به دستِ پورِ خود، شمشیرِ چوبین می دهد

تا او در آن اُستا شود، شمشیر گیرد در غزا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷)

*غازی: جنگ جو؛ مجاهد

➤ غازی به دستِ پورِ خود، شمشیرِ چوبین می دهد
تا او در آن اُستا شود، شمشیر گیرد در غزا



« مربع افسانه من ذهنی »

عشقی که بر انسان بُود، شمشیرِ چوبین آن بُود

آن عشقُ با رحمان شود، چون آخر آید ایتلا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷)

➤ عشقی که بر انسان بُود، شمشیرِ چوبین آن بُود
آن عشقُ با رحمان شود، چون آخر آید ایتلا



« مربع افسانه من ذهنی »



از لَعِبِ بیرون نرفتی، کودکی

بی ذکاتِ روح، کی باشد ذکی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۳۲)

➤ از لَعِبِ بیرون نرفتی، کودکی
بی ذکاتِ روح، کی باشد ذکی؟



« مربع افسانه من ذهنی »

جَنگِ خَلقانِ هم‌چو جَنگِ کودکان

جمله بی معنی و بی مغز و مَهان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۳۵)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ جَنگِ خَلقانِ هم‌چو جَنگِ کودکان
جمله بی معنی و بی مغز و مَهان

جمله با شمشیرِ چوبینِ جَنگ‌شان

جمله در لایَنفَعی آهنگ‌شان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۳۶)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ جمله با شمشیرِ چوبینِ جَنگ‌شان
جمله در لایَنفَعی آهنگ‌شان

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوم:

آهویِ عَرشی * که او خود عاشقِ نافهٔ خودست

الْتفاتِ * او به دانه، طوفِ * او بر دام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*الْتفات: توجه کردن؛

*عَرشی: جایی از فراتر از همهٔ آسمان‌ها؛ بلندای آسمان

*طوف: طوفان؛ گِراگِردِ چیزی گردیدن

توجه و لطف داشتن به کسی



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ آهوی عرشی که او خود عاشقِ نافهٔ خودست
التفاتِ او به دانه، طوفِ او بر دامِ کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ آهوی عرشی که او خود عاشقِ نافهٔ خودست
التفاتِ او به دانه، طوفِ او بر دامِ کو؟

گفت: مُفتی* ضرورت هم تویی
بی ضرورت گر خُوری، مُجرم شوی

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰)

*مفتی: فتوادهنده

➤ گفت: مُفتی* ضرورت هم تویی
بی ضرورت گر خُوری، مُجرم شوی



« مربع افسانه من ذهنی »

وَر ضرورت هست، هم پرهیز به وَر خوری، باری ضَمانِ * آن بده

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱)

*ضَمان: تعهد کردن؛ به عهده گرفتن

➤ وَر ضرورت هست، هم پرهیز به
وَر خوری، باری ضَمانِ آن بده



« مربع حقیقت وجودی انسان »

چون بخورد آن گندم، اندر فحّ * بماند چند او یاسین و الأنعام خواند

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۳)

*فحّ: دام

➤ چون بخورد آن گندم، اندر فحّ بماند
چند او یاسین و الأنعام خواند



« مربع افسانه من ذهنی »

بَعْدِ دَرماندن چه افسوس و چه آه؟ پیش از آن بایست این دودِ سیاه

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۴)

➤ بَعْدِ دَرماندن چه افسوس و چه آه؟
پیش از آن بایست این دودِ سیاه



« مربع افسانه من ذهنی »

آن زمان که حرص جنید و هوس آن زمان می گو که ای فریادرس

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۵)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ آن زمان که حرص جنید و هوس
آن زمان می گو که ای فریادرس

آن زمان که دیو می شد راهزن آن زمان بایست یاسین خواندن

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۰)



لا اله الا هو این است ای پناه که نماید مه تو را دیگ سیاه

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۶۸)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ لا اله الا هو این است ای پناه
که نماید مه تو را دیگ سیاه



❖ غزل اصلی برنامه - بیت سوم:

گرچه هر روزی به هجران هم‌چو سالی می‌بُود
چون که از هجران گذشتی، لَیل* یا آیام* کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*لَیل: شب، شامگاه

*آیام: جمع یوم به معنی روزها



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ گرچه هر روزی به هجران هم‌چو سالی می‌بُود
چون که از هجران گذشتی، لَیل یا آیام کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ گرچه هر روزی به هجران هم‌چو سالی می‌بُود
چون که از هجران گذشتی، لَیل یا آیام کو؟

ای مرغِ آسمانی، آمد گه پَریدن

ای آهویِ معانی، آمد گه چَریدن

ای عاشقِ جَریده، بر عاشقان گزیده

بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹)

عاشقِ صُنْعِ توأمِ در شُکر و صبر*

عاشقِ مصنوعِ کی باشم چو گَبر*؟

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰)

*شکر و صبر: در این جا کنایه از نعمت و بلاست. *گَبر: کافر

عاشقِ صُنْعِ خدا با فر بُود

عاشقِ مصنوعِ* او کافر بُود

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰)

*صُنْع: آفرینش *مصنوع: آفریده، مخلوق

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

جانور را زادنش از ماده و نر، و ز رَحِمِ

در ولادت‌های روحانی* بگو اَرحام* کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*ولادت‌های روحانی: آزاد شدن روح از نقص و قیدهای مادی و رسیدن وی به عالم کمال

*اَرحام: جمع رَحِم



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ جانور را زادنش از ماده و نر، و ز رَحِمِ

در ولادت‌های روحانی* بگو اَرحام* کو؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

ساقیا هشیار نتوان عشق را دریافتن
بوی جامت بی قرارم کرد، آخر جام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ساقیا هشیار نتوان عشق را دریافتن
بوی جامت بی قرارم کرد، آخر جام کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ ساقیا هشیار نتوان عشق را دریافتن
بوی جامت بی قرارم کرد، آخر جام کو؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت ششم:

هست اِحرامت درین حج جامه هستیت را
از سر سرت بکندن، شرط این اِحرام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* اِحرام: بر خود حرام کردن بعضی چیزها و کارهای حلال چند روز پیش از زیارت کعبه.



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ هست إخرامت درین حج جامه هستیت را
از سر سیرت بگندن، شرط این إخرام کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ هست إخرامت درین حج جامه هستیت را
از سر سیرت بگندن، شرط این إخرام کو؟



گفته او را من زبان و چشم تو
من حواس و من رضا و خشم تو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۷)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ گفته او را من زبان و چشم تو
من حواس و من رضا و خشم تو

رؤ که بی یسمع و بی یبصر توی
سیر توی، چه جای صاحب سیر توی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۸)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ رَوْ كَه بِي يَسْمَع وَ بِي يُبْصِر تَوِي
سِر تَوِي، چه جای صاحب سِر تَوِي

چون شدی مَنْ كَانِ لِلَّهِ از وَ لَه *
من تو را باشم، که كَانِ اللَّهُ لَه

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۹)

*وَلَه: حیرت «مَنْ كَانِ لِلَّهِ كَانِ اللَّهُ لَهُ»

«هر که برای خدا باشد، خدا نیز برای اوست.»

(حدیث)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چون شدی مَنْ كَانِ لِلَّهِ از وَ لَه *
من تو را باشم، که كَانِ اللَّهُ لَه

گَه تَوِي گویم تو را، گاهی منم
هر چه گویم، آفتابِ روشنم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۰)

➤ گَه تَوِي گویم تو را، گاهی منم
هر چه گویم، آفتابِ روشنم

« مربع حقیقت وجودی انسان »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفتم:

چون که هستی را فکندی، روح اندر روح بین جُوق جُوق و جمله فرد، آن جای گه اجرام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* جُوق جُوق: دسته دسته؛ گروه گروه

* اجرام: جمع جرم؛ تن ها، اجسام



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ چون که هستی را فکندی، روح اندر روح بین
جُوق جُوق و جمله فرد، آن جای گه اجرام کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چون که هستی را فکندی، روح اندر روح بین
جُوق جُوق و جمله فرد، آن جای گه اجرام کو؟

«... نُورٌ عَلٰی نُورٍ...»

«... نوری بر فراز نور...»

(قرآن کریم، سوره نور (۲۴)، آیه ۳۵)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هشتم:

وین همه جان‌های تشنه بحر* را چون یافتند
محو گشتند اندر آن جا جز یکی عَلام* کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* بحر: دریا * عَلام: بسیار دانا؛ دانشمند

➤ وین همه جان‌های تشنه بحر را چون یافتند
محو گشتند اندر آن جا جز یکی عَلام کو؟



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »



چون یکی لحظه نخوردی بر* ز فن
ترکِ فن گو، می طلب ربُّ المینن*

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۳)

* بر: میوه؛ ثمره * ربُّ المینن: پروردگارِ نعمت‌ها

➤ چون یکی لحظه نخوردی بر ز فن
ترکِ فن گو، می طلب ربُّ المینن



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چون یکی لحظه نخوردی بر ز فن
ترک فن گو، می طلب ربُّ المین

➤ چون مبارک نیست بر تو این علوم
خویشتن گولی* کن و، بگذر ز شوم

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۴)

* گول: آبله؛ نادان؛ احمق



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ چون مبارک نیست بر تو این علوم
خویشتن گولی کن و، بگذر ز شوم



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چون مبارک نیست بر تو این علوم
خویشتن گولی کن و، بگذر ز شوم

➤ چون ملایک گو که: لا علم لنا
یا الهی، غیر ما علمتنا

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۵)

مانند فرشتگان بگو: خداوندا، ما را دانشی نیست جز آنچه خود به ما آموختی.

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای، دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم.»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)



❖ غزل اصلی برنامه - بیت نهم:

دور و نزدیک و ضیاع* و شهر و اقلیم و سواد*
زین سوی بحرست، از آن سو شهر یا اقلام* کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* ضیاع: جمع ضیعه به معنی زمین‌های کشاورزی و املاک * سواد: شهر بزرگ؛

جمعیت یک شهر * اقلام: یکی از هفت قسمت زمین میان مشرق و مغرب



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ دور و نزدیک و ضیاع و شهر و اقلیم و سواد
زین سوی بحرست، از آن سو شهر یا اقلام کو؟



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ دور و نزدیک و ضیاع و شهر و اقلیم و سواد
زین سوی بحرست، از آن سو شهر یا اقلام کو؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دهم:

آنچه این تن می نویسد بی قلم نبود یقین
آن که جان بر خود نویسد، حاجتِ اقلام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* اقلام: جمع قلم

➤ آنچه این تن می نویسد بی قلم نبود یقین
آن که جان بر خود نویسد، حاجتِ اقلام کو؟

➤ آنچه این تن می نویسد بی قلم نبود یقین
آن که جان بر خود نویسد، حاجتِ اقلام کو؟



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

✚ سخت گیری و تعصب خامی است
تا جنینی، کار خون آشامی است

✚ چیز دیگر ماند، اما گفتش
با تو، روح القدس* گوید بی منش

* روح القدس: حضرت جبرئیل

✚ نی تو گویی هم به گوش خویشان
نی من و نی غیر من، ای هم تو من

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۲۹۷ الی ۱۲۹۹)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت یازدهم:

هوش و عقل آدمی زادی ز سردی وی است
چون که آن می گرم کردش، عقل یا اخلام* کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* اخلام: جمع حُلْم، به معنی اوهام؛ رویا؛

خواب‌های شوریده و درهم



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ هوش و عقل آدمی زادی ز سردی وی است
چون که آن می گرم کردش، عقل یا اخلام کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ هوش و عقل آدمی زادی ز سردی وی است
چون که آن می گرم کردش، عقل یا اخلام کو؟

هم چنان دنیا که حُلْم* نایم* است
خفته پندارد که این خود دایم است

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۵۴)

* حُلْم: خواب * نایم: شخصی که در خواب است، خوابیده



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ هم چنان دنیا که حُلْمِ نایم است
خفته پندارد که این خود دایم است

این جهان را که به صورت قایم است

گفت پیغمبر که حُلْمِ نایم است

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۳۳)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ این جهان را که به صورت قایم است
گفت پیغمبر که حُلْمِ نایم است

❖ غزل اصلی - بیت دوازدهم:

اَنْدَرِ آن بیهوشی، آری، هوشِ دیگرگون (لون) هست
هوشِ بیداری کجا و رُؤیتِ اَحْلَامِ* کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* اَحْلَام: جمع حِلْم، به معنی برباری، شکیبایی



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ اَنْدَرِ آن بیهوشی، آری، هوشِ دیگرگون هست
هوشِ بیداری کجا و رُؤیتِ اَحْلَامِ کو؟

➤ که تو آن هوشی و باقی هوش پوش

خویشتن را گم مکن یاوه مکوش

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۱)

* هوش پوش: پوشاننده هوش

➤ که تو آن هوشی و باقی هوش پوش

خویشتن را گم مکن یاوه مکوش



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ دان که هر شهوت چو خمرست و چو بنگ

پرده هوش است و عاقل زوست دنگ*

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۲)

* دنگ: احمق، بی هوش

➤ دان که هر شهوت چو خمرست و چو بنگ

پرده هوش است و عاقل زوست دنگ



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ خمر، تنها نیست سرمستی هوش

هرچه شهوانی است بندد چشم و گوش

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۳)

➤ خمر، تنها نیست سرمستی هوش

هرچه شهوانی است بندد چشم و گوش



« مربع افسانه من ذهنی »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سیزدهم:

مُرغ تا اَنْدَر قَفص باشد به حُکمِ دیگری ست
چون قَفص بِشکست و شُد، بر وی ازان اَحکام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* قَفص: قفس؛ جعبه؛ صندوق * شدن: رفتن؛ عازم شدن

➤ مُرغ تا اَنْدَر قَفص باشد به حُکمِ دیگری ست
چون قَفص بِشکست و شُد، بر وی ازان اَحکام کو؟



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ مُرغ تا اَنْدَر قَفص باشد به حُکمِ دیگری ست
چون قَفص بِشکست و شُد، بر وی ازان اَحکام کو؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهاردهم:

با حضورِ عقلِ آثام* است بر نفس از گُنه
با حضورِ عقلِ این نفس را آثام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* آثام: جمع اِثم، به معنی گناه و بزه



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ با حضورِ عقلِ آثام است بر نفس از گُنه
با حضورِ عقلِ این نفس را آثام کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ با حضورِ عقلِ آثام است بر نفس از گُنه
با حضورِ عقلِ این نفس را آثام کو؟

➤ ما چو گشتی‌ها به هم برمی‌زنیم
تیره چشمیم و در آبِ روشنیم

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷۲)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ما چو گشتی‌ها به هم برمی‌زنیم
تیره چشمیم و در آبِ روشنیم

➤ ای تو در گشتی‌تن رفته به خواب
آب را دیدی نگر در آبِ آب

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷۳)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ای تو در گشتی‌تن رفته به خواب
آب را دیدی نگر در آبِ آب

آب را آبی ست کو می راندش روح را روحی ست کو می خواندش

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷۴)

➤ آب را آبی ست کو می راندش
روح را روحی ست کو می خواندش



« مربع حقیقت وجودی انسان »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پانزدهم:

در مِساسِ تَن به تَن، مُحتاجِ حَمَامِ است مَرَد در مِساسِ* روح‌ها خود حاجتِ حَمَامِ کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* مِساس: لمس کردن، مباشرت

➤ در مِساسِ تَن به تَن، مُحتاجِ حَمَامِ است مَرَد
در مِساسِ روح‌ها خود حاجتِ حَمَامِ کو؟



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ در مِساسِ تَن به تَن، مُحتاجِ حَمَامِ است مَرَد
در مِساسِ روح‌ها خود حاجتِ حَمَامِ کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

✚ زان که با عقلی چو عقلی جُفت شد

مانع بد فعلی و بد گفت شد

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰)

➤ زان که با عقلی چو عقلی جُفت شد

مانع بد فعلی و بد گفت شد



« مربع حقیقت وجودی انسان »

✚ نَفْسِ با نَفْسِ دِگرِ چون یار شد

عقلِ جُزویِ عاطِل و بی کار شد

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱)

➤ نَفْسِ با نَفْسِ دِگرِ چون یار شد

عقلِ جُزویِ عاطِل و بی کار شد



« مربع افسانه من ذهنی »

✚ عقل با عقلِ دِگرِ دوتا شود

نور، افزون گشت و ره، پیدا شود

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶)

➤ عقل با عقلِ دِگرِ دوتا شود

نور، افزون گشت و ره، پیدا شود



« مربع حقیقت وجودی انسان »

نفس با نفس دگر خندان شود ظلمت افزون گشت و ره پنهان شود

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷)

➤ نفس با نفس دگر خندان شود
ظلمت افزون گشت و ره پنهان شود



« مربع افسانه من ذهنی »

یار، چشم توست، ای مردِ شکار از خس و خاشاک او را پاک دار

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸)

➤ یار، چشم توست، ای مردِ شکار
از خس و خاشاک او را پاک دار



« مربع افسانه من ذهنی »



گر بدیدی برف و یخ خورشید را از یخی برداشتی او مید را

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۳۱)

➤ گر بدیدی برف و یخ خورشید را
از یخی برداشتی او مید را



« مربع افسانه من ذهنی »

آب گشتی بی عروق و بی گره

ز آب داودِ هوا کردی زره

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۳۲)

➤ آب گشتی بی عروق و بی گره

ز آب داودِ هوا کردی زره



«مربع حقیقت وجودی انسان»

«لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا ۖ يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ ۗ وَاللَّا لَهُ الْقَدِيدَ»

«داوود را از سوی خود فضیلتی دادیم که: ای کوه‌ها و ای پرندگان، با او هم آواز شوید؛ و آهن

را برایش نرم کردیم.»

«أَنْ اِعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا ۗ إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

«که زره‌های بلند بساز و در بافتن زره اندازه‌ها را نگاه‌دار. و کارهای شایسته کنید که من به

کارهای‌تان بصیرم.»

(قرآن کریم، سوره سبا (۳۴)، آیات ۱۰ الی ۱۱)

پس شدی درمانِ جانِ هر درخت

هر درختی از قدمش نیک‌بخت

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۳۳)

➤ پس شدی درمانِ جانِ هر درخت

هر درختی از قدمش نیک‌بخت



«مربع حقیقت وجودی انسان»

آن یخی بفسرده در خود مانده لامساسی با درختان خوانده

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۳۴)

* مساس: یکدیگر را سودن، لمس کردن

➤ آن یخی بفسرده در خود مانده
لامساسی با درختان خوانده



« مربع افسانه من ذهنی »



❖ غزل اصلی برنامه - بیت شانزدهم:

گر شوی تو رام، خود رامت شود جمله جهان
گر تو رستم زاده‌یی، این رخشت آخر رام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* رخش: نام اسب رستم

➤ در مساس تن به تن، محتاج حمام است مرد
در مساس روح‌ها خود حاجت حمام کو؟



« مربع افسانه من ذهنی »

ای مرغِ آسمانی، آمد گه پَریدن

ای آهویِ معانی، آمد گه چَریدن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ای مرغِ آسمانی، آمد گه پَریدن

ای آهویِ معانی، آمد گه چَریدن



گر بزد مر اسب را آن کینه کش*

آن نزد بر اسب زد بر سُکسُک*

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۱۳)

* کینه کش: انتقام جو، انتقام گیرنده

* سُکسُک: اسبی که تند حرکت کند و ضمن راه رفتن خود را سخت بجنباند، به

طوری که سوار دچار تکان‌های شدید شود؛ اسبی که بد راه برود؛

اسب تیزرو؛ ضد راهوار

تا ز سُکسُک وارهد خوش پی شود

شیره را زندان گنی تا می شود

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۱۴)

* خوش پی: خوش رفتار و راهوار، خوش خو

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفدهم:

گر تو ترکِ پخته گویی، خامِ مُسکِرِ * باشدت
پس تو را در جامِ سَر، آثار و بویِ خامِ کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* مُسکِر: مستی آور، چیزی که نوشیدنش مستی آورد

➤ گر تو ترکِ پخته گویی، خامِ مُسکِرِ باشدت
پس تو را در جامِ سَر، آثار و بویِ خامِ کو؟



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ گر تو ترکِ پخته گویی، خامِ مُسکِرِ باشدت
پس تو را در جامِ سَر، آثار و بویِ خامِ کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

گفت آسان گیر بر خود کارها کز رویِ طبع
سخت می گردد جهان بر مردمان سخت کوش

(حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۲۸۶)



گر ز صندوقی به صندوقی رود او سمایی نیست صندوقی بود

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۵)

* سمایی: آسمانی

➤ گر ز صندوقی به صندوقی رود
او سمایی نیست صندوقی بود



« مربع افسانه من ذهنی »

فُرجه صندوق نو نو مُسکِرست در نیابد کو به صندوق اندرست

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۶)

* فُرجه: شکاف و گشادگی میان دو چیز؛ جمع: فُرَج

* مُسکِر: مستی آور

➤ فُرجه صندوق نو نو مُسکِرست
در نیابد کو به صندوق اندرست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

گر نشد غِرّه * بدین صندوقها هم چو قاضی جوید اِطلاق * و رها

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۷)

* غِرّه: فریفته، مغرور به چیزی

* اِطلاق: رها کردن،

آزاد کردن

➤ گر نشد غِرّه بدین صندوقها
هم چو قاضی جوید اِطلاق و رها



« مربع افسانه من ذهنی »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هجدهم:

چون بخوردی، بی قدم بخرام* در دریای غیب
تو اگر مستی، بیا مستانه‌یی بخرام* کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*خرامیدن: راه رفتن از روی ناز و وقار و به زیبایی

➤ چون بخوردی، بی قدم بخرام در دریای غیب
➤ تو اگر مستی، بیا مستانه‌یی بخرام کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت نوزدهم:

فرض لازم شد عبادت، عشق را آخر بگو
فرض و ندب* و واجب و تعلیم و استلزام* کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*ندب: هر عملی در شرع که عاقلش ثواب می‌برد ولی نکردن

آن گناهی ندارد
*استلزام: وجوب، لزوم

➤ فرض لازم شد عبادت، عشق را آخر بگو
فرض و ندب و واجب و تعلیم و استلزام کو؟



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ فرض لازم شد عبادت، عشق را آخر بگو
فرض و ندب و واجب و تعلیم و استلزام کو؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت بیستم:

عشق بازی های جان و آن گهی اِگراه و زور؟
عشق بر بسته* کجا و آن ولی اِگرام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*بر بسته: ساختگی و بی اصل



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ عشق بازی های جان و آن گهی اِگراه و زور؟
عشق بر بسته کجا و آن ولی اِگرام کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ عشق بازی های جان و آن گهی اِگراه و زور؟
عشق بر بسته کجا و آن ولی اِگرام کو؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت بیست و یکم:

رنج بر رُخسارِ عاشقِ راحتِ اَندرِ جانِ او
رنجِ خودِ آوازه‌یی، آن جا به جُزِ اِنعامِ کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

➤ رنج بر رُخسارِ عاشقِ راحتِ اَندرِ جانِ او
رنجِ خودِ آوازه‌یی، آن جا به جُزِ اِنعامِ کو؟



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ رنج بر رُخسارِ عاشقِ راحتِ اَندرِ جانِ او
رنجِ خودِ آوازه‌یی، آن جا به جُزِ اِنعامِ کو؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت بیست و دوم:

خدمتی از خوفِ خودِ اَنعامِ را باشد، و لیک
خدمتی از عشقِ را اَمثالِ کَالْاَنعامِ* کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*اَنعام: جمع نَعَم به معنی چهارپایان

➤ خدمتی از خوفِ خودِ اَنعامِ را باشد، و لیک
خدمتی از عشقِ را اَمثالِ کَالْاَنعامِ کو؟



« مربع افسانه من ذهنی »



➤ خدمتی از خوف خود انعام را باشد، ولیک
خدمتی از عشق را امثال کالانعام کو؟

« مربع حقیقت وجودی انسان »

لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ ۖ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا ۗ أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۗ
أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ۖ

« برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دل‌هایی است که بدان نمی‌فهمند و چشم‌هایی است که بدان نمی‌بینند و گوش‌هایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند پاراپایانند حتی گمراه‌تر از آن‌ها؛ اینان خود غافلاند.»

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۹)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت بیست و سوم:

یک قدم راه است گر توفیق باشد دستگیر
پس حدیث راه دور و رفتن اغوام* کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*اغوام: جمع عام به معنی سال



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ یک قدم راه است گر توفیق باشد دستگیر
پس حدیث راه دور و رفتن اغوام کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ یک قدم راه است گر توفیق باشد دستگیر
پس حدیث راه دور و رفتن اغوام کو؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت بیست و چهارم:

لیک سایه آن صنم* باید که بر تو اوفتد
آن صنم کیش مثل اندر جمله اصنام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*صنم: دلبر، معشوق زیبا



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ لیک سایه آن صنم باید که بر تو اوفتد
آن صنم کیش مثل اندر جمله اصنام کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ لیک سایه آن صنم باید که بر تو اوفتد
آن صنم کیش مثل اندر جمله اصنام کو؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت بیست و پنجم:

آن خداوندِ به حَقِّ شَمْسِ الْحَقِّ و دین، کُفُو* او
در همه آبا* و در اجداد و در اعمام* کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* کُفُو: همانند، نظیر، همتا * آبا: اجداد، نیاکان

* اعمام: جمع عمّ به معنی عمو، برادرِ پدر

➤ آن خداوندِ به حَقِّ شَمْسِ الْحَقِّ و دین، کُفُو او
در همه آبا و در اجداد و در اعمام کو؟

➤ آن خداوندِ به حَقِّ شَمْسِ الْحَقِّ و دین، کُفُو او
در همه آبا و در اجداد و در اعمام کو؟



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت بیست و هشتم:

در خورِ دُرِّ یتیمش* کی شود آن هفت بحر
گر نظیرش هست در ارواح یا اجسام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

* دُرِّ یتیم: کنایه از مروارید بزرگ است که یک دانه تنها در صدف باشد.



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ در خورِ دُرِّ یتیمش کی شود آن هفت بحر
گر نظیرش هست در ارواح یا اجسام کو؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت بیست و هفتم:

در رِکابِ اسپِ عشقش از قبیلِ روحیان
جُز قُبَاد و سَنَجَر و کاووس یا بهرام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*اسپ: اسب



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ در رِکابِ اسپِ عشقش از قبیلِ روحیان
جُز قُبَاد و سَنَجَر و کاووس یا بهرام کو؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت بیست و هشتم:

دیده را از خاکِ تبریزِ آرْمغانِ آراد* باد
زان که جُز آن خاک، این خاکیش را آرام کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*آراد: آورد

پایان اشعار برنامه شماره ۸۰۲